

سنت
و
گریزی

محمد تقی فاضل میبدی

سنت
و
پذیری

در ادبیات امروز، غالباً، سنت را مرادف (Tradition) که در برابر تجدد (modern) است، می‌دانند. و مراد از سنت همان باورها، افکار و اعتقادی است که به نحو موروثی و یا تبعیدی در ذهن و ضمیر آدمی جای گرفته و همواره انسان از آن دفاع می‌کند.

در جوامع دینی و انسانهای دین باور، سنت با قداست آمیخته گشته و رویگردانی از سنتها به معنای جدال با قداستها می‌باشد. در ادبیات اسلامی، بالاخص شیعی، سنت از واژه‌های کلیدی و از منابع فقه و یکی از موضوعات مهم در اجتهاد است؛ به گونه‌ای که کمال دین در بکارگیری سنت است و سنت در کنار کتاب - قرآن - قرار می‌گیرد. ولی آیا سنت، به این معنا، همان چیزی است که امروز (Tradition) می‌گویند و در برابر تجدد قرار می‌گیرد؟ شاید به یک معنا یکی باشد؛ چرا که ذات سنت، ثبوت و جاودانگی، و احیاناً توأم با قداست است و ذات تجدد، تغییر و تحول است و دور از هر گونه قداست می‌باشد. ولی به روایت آقای دکتر سید حسین نصر:

زبانهای گوناگون پیش از دوران مدرن، اصطلاحی را که دقیقاً با (Tradition) هماهنگ باشد، به کار نمی‌بردند. انسان پیش از مدرن به قدری در جهان مخلوق سنت غرق شده بود که نیازی به تعریف این اصطلاح نداشت. (۱)

سنت به معنای حقایق یا اصولی است که دارای منشاء الهی بوده و بر بشر و در واقع بر کل قلمرو کیهانی وحی و الهام شده است... سنت در معنای کلی ترش می‌تواند شامل اصولی باشد که آدمی را مطیع آسمان (ملکوت) و طبعاً دین می‌سازد... سنت مانند دین هم حقیقت است هم حضور. (۲)

سوالی که در این جا مطرح است این است؛ آیا سنت مرادف یک امر قدسی و آسمانی است، که در این صورت سنتها قابل نسخ نیستند و یا این که سنت چیزی است که می‌تواند قدسی نباشد و در نتیجه قابل نسخ و امحاء است.

باید گفت که سنت در لغت، چنانکه در لسان‌العرب آمده است، به معنای سیره و روش است؛ چه نیک باشد و چه بد. و در متون دینی سنت به راه و روشی اطلاق می‌شود که مردم از آن پیروی می‌کنند. در قرآن کریم، هم از سنتهای خوب یاد گشته - سنۃ الله - و هم از سنتهای مذموم و محکوم نام آورده شده است.

«سنۃ الله فی الذین خلوا من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلاً» (احزاب/۶۲)

در این جا سنت همان قانون حتمی خداوندی است که در طبیعت و تاریخ جاری است یعنی سنت خداوندی بر این است که جامعه ظلم گرفته و نفاق زده ماندنی نیست. و این سنت ثابت و تغییرناپذیر است.

سنتهای مذموم مانند همان روشهایی است که کفار در برابر پیامبر، به عنوان آثار نیکان خود یاد می‌کردند و بر آن پای می‌فشردند.

«انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی اثارهم مهتدون» (زخرف/۲۲)

(ما پدران خویش را دارای آیینی یافتیم و ما با پیروی از آنان راه را می‌یابیم).

از قول مخالفان حضرت موسی نقل می‌کند که به وی گفتند:

«اجتنتا لتلفتنا عما وجدنا علیه آباءنا» (یونس/۷۸)
(ایا آمده‌ای تا ما را از آیینی که پدرانمان را به آن یافته‌ایم بازگردانی؟)

بتأثیر این سنت نمی‌تواند همیشه یک امر قدسی و الهی باشد. بلکه ممکن است یک سنتی در ظرف زمان و یا مکانی خاص پسندیده و سعادت بخش باشد و همان سنت در ظرف زمان و مکان دیگر نکوهیده و شقاوت بخش باشد و حتی ممکن است پاره‌ای از بدعتها در گذر زمان تبدیل به سنت شود و مبارزه با آن مبارزه با دین تلقی شود.

سنت پذیری و سنت ستیزی ادیان

ادیان آسمانی که از عالم لاهوت به چهراتی ناسوت آمده‌اند، در عرصه‌های خالی از فرهنگ و سنت نازل نگشته، بلکه هر کدام در بسترهای پر از آداب و رسوم نزول یافته‌اند. سنتهای الهی که توسط پیامبران بر بشریت عرضه گشته، یا با سنتهای موجود سر تعارض داشته‌اند و یا برخی از آنان را پذیرفته‌اند. بنیان گزاران ادیان - چه آسمانی، چه زمینی - عموماً حالت سنتی یا پاره‌ای از سنتهای موجود زمان خود داشته‌اند؛ از بودا تا عیسی و بیشتر از همه قرآن مجید که برای زیر و زبر کردن سنتها آمدند. و می‌توان گفت تاریخ ادیان یا سنت ستیزی آنان آغاز می‌شود و این سنتهای غلط، غالباً، بدعتها می‌باشد. است که احبار و رهبران و عالمان دین، در دین موجود پدید می‌آورده‌اند. به این معنا که تلاش پیامبر بر این بوده است تا بدعتها را بزداید و سنتهای فراموشی شده

سنت نمی‌تواند همیشه یک امر قدسی و الهی باشد؛ بلکه ممکن است یک سنتی در ظرف زمان و مکانی خاص پسندیده و سعادت بخش باشد و همان سنتی در ظرف زمان و مکان دیگر نکوهیده و شقاوت بخش باشد

و تحریف یافته را به حال اولیه خود بازگرداند. فی‌المثل در زمان پیامبر (ص) یکی از سنتهای تحریف شده قاعده و قانونی بود که نسبت به زنها روا می‌داشتند. آنان را از ارث محروم می‌دانستند و پس از ازدواج، مهر آنان نمی‌پرداختند و به تعبیر قرآن بر آنان سخت می‌گرفتند و از همه بدتر با محارم خود ازدواج می‌کردند. قرآن پس از این که همه اینها را نهی می‌کند (۳)، می‌گوید:

«یرید الله لیبئن لکم و یهدیکم سنن الذین من قبلکم»
(خدا می‌خواهد برای شما همه چیز را آشکار کند و به سنتهای پیشینیان راه نماید)

یعنی شما را به سنتهای اولیه و تحریف نیافته باز گرداند.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید مراد برخی از سنتهای گذشته است، نه همه سنتها.

در جوامع دینی و انسانهای دین باور، سنت با قداست آمیخته گشته و رویگردانی از سنتها به معنای جدال با قداستها می‌باشد. در ادبیات اسلامی، بالاخص شیعی، سنت از واژه‌های کلیدی و از منابع فقه و یکی از موضوعات مهم در اجتهاد است؛ به گونه‌ای که کمال دین در بکارگیری سنت است و سنت در کنار کتاب - قرآن - قرار می‌گیرد. ولی آیا سنت، به این معنا، همان چیزی است که امروز (Tradition) می‌گویند و در برابر تجدد قرار می‌گیرد؟ شاید به یک معنا یکی باشد؛ چرا که ذات سنت، ثبوت و جاودانگی، و احیاناً توأم با قداست

حضرت علی(ع) در نامه خود به مالک اشتر می‌فرماید:

«... و لا تنقض سنة سالحة عمل بها صدور هذه الامة و اجتمعت بها الالفه و صلحت علیها الرعية»... (۴)

(هرگز سنت پسندیده‌ای را که پیشوایان این مردم به آن عمل کرده‌اند و ملت با آن انس گرفته و تقوی مردم به وسیله آن اصلاح می‌گردد، نقض نکنید.)

یعنی ممکن است پاره‌ای از سنتها فردی و اجتماعی ریشه‌ای *** نداشته باشد و عقلای آن جامعه این سنتها را تدوین کرده باشند و باید آن را محترم شمرد.

سنت و قدسیت

در این جا در مقام پاسخ این سؤالی که رابطه سنت و قدسیت چگونه است؟ و آیا هر امر قدسی ثابت و تغییرناپذیر است؟ و در نتیجه سنتهای قدسی نیز ثابت و جاودان است؟ «شاید مستقیم‌ترین راه برای نزدیک شدن به معنای امر قدسی، ارتباط دادن آن با موجود لا یتغیّر و آن حقیقتی است که «هم محرک لا یتحرک است» و هم ماندگار (الباقی) است. آن حقی که لا یتغیّر و قیوم است «قدس» است. امر قدسی - چنانکه هست سرچشمه «سنت» است و آنچه سنتی است از امر قدسی جدا ناپذیر است. کسی که هیچ معنایی از امر قدسی ندارد، نمی‌تواند دیدگاه سنتی را درک کند و انسان سنتی هرگز از معنای امر قدسی جداشدنی نیست» (۵) در عبارت فوق سنت مرادف یک امر قدسی است یعنی

می‌پذیرفتند، تا زمانی که صاحب شریعت حیات داشت و روزگاری پس از او چون و چرایی و استدلالی

عقل دوران سنت عقلی است

که بشر را به خدا هدایت

می‌کند ولی عقلی که بشر

مدرن از آن دم می‌زند

عقلی است که انسان را تنها

به طبیعت هدایت می‌کند، تا

او را قدرتمند سازد، نه

حقیقت‌مند

مطرح نبود و یا کمتر بود. در میان مسلمانان تعقل و تدبیر وجود داشت ولی استدلال و احتجاج وجود نداشت. و این عقل‌گرایی به دنبال نورانیت و کشف حقیقت بود و نه عقل‌ابزاری که بخواهد طبیعت را بشناسد و سپس در آن تصرف کند و آن را بر اساس تصویری که خود از جهان دارد تغییر دهد. و تعقل قرآنی که در کنار سنت قرار گرفته است، طبیعت را به عنوان یک نشانه و «آیه» نگاه می‌کند

«ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون» (رعد، ۱۱)

عقل دوران سنت عقلی است که بشر را به خدا هدایت می‌کند ولی عقلی که بشر مدرن از آن دم می‌زند، عقلی است که انسان را تنها به طبیعت هدایت می‌کند تا او را قدرتمند سازد، نه حقیقت‌مند. به تعبیر آقای طباطبائی در تفسیر آیه «هو اولئک هم اولوالالباب» «هو یستفاد منه ان العقل الذی به الاهتداء الی الحق»

(عقل چیزی است که ما را به سوی حق هدایت می‌کند) (المیزان / ۱۷ / ۲۶۶)

یکی از متاهلهان نامدار مسیحی به نام مایسترا چهارم، آلمانی که گرایش عرفانی دارد، می‌گوید:

«عقل کلی ریشه در الوهیت دارد، چه عقل کلی نه خلق می‌کند و نه خلق می‌شود در واقع خداوند در وهله اول عقل و تنها در وهله دوم وجود است. در

بیان روح آدمی، پرتوی وجود دارد که آن را عقل منور می‌نامند» (۱۰)

عارف بزرگ اسلام، مولانا، نیز عقل را به کلی و جزئی تقسیم می‌کند و عقل واقعی و نجات‌بخش را همان عقل کلی می‌داند

عقل جزوی آفتش وهم است و ظن‌زاتکه در ظلمات شد او را وطن

عقل جزوی عقل استخراج نیست جز پذیرای فن و محتاج نیست

عقل جزوی را وزیر خود مگیر عقل کل را ساز ای سلطان وزیر

می‌دانند یکی «عقل ابزاری» یا عقل جزئی که معادل (Reason) می‌باشد و دوم «عقل عقلی» و یا عقل شهودی که مرادف (Intellectus) گرفته‌اند. از این که عقلی که در سنت‌های دینی و در آیات و روایات آمده، کدام عقلی است، مرحوم اقبال لاهوری و در پی او مرحوم دکتر شریعتی بر این اعتقادند که تعقلی که خداوند آدمی را دعوت به آن کرده است، همان تعقل جزئی و استقرایی و شناخت پدیده‌های عالم و احیاناً، تغییر در جهان خارج است.

بزرگان چون اقبال معتقدند که عقل قرآنی در تعارض با عقل یونانی است؛ زیرا عقل قرآن، عقل جزئی‌نگر (استقرایی) و عقل یونانی و فلسفی، عقل کلی‌نگر (قیاسی) است. (۷) در برابر اقبال، برخی می‌گویند عقل دینی یک عقل شهودی (Intellectus) و کلی است و این عقل در ارتباط با عالم لاهوت و ریشه قدسیست دارد. «در معارف مسیحی، خصوصاً در قرون وسطی، سخن از (Lumen Naturale) (نور طبیعی) به بیان آمده است و در تعریف آن گفته‌اند که آن نور طبیعی عقل است (Natural Light Of Reason). قول به وجود موهبت عقل در تکوین انسان که می‌تواند معرفت به حقایق پیدا کند، مسیوق بر این اعتقاد است که عقل انسانی

(Intellectus humanus) مانند سایر موجودات، از مخلوقات الهی است با این تفاوت که نعمتی است از جانب خداوند که به انسان عنایت شده است تا بتواند به معرفت حقیقی که عبارت است از مطابقت علم بشری با حقایق موجودات (اعیان ثانیة) در علم الهی دست یابد و تعریف حقیقت هم عبارت است از مطابقت علم انسانی با علم الهی» (۸)

الهیات طبیعی که طبق نظر افلاطون در کتب جمهوری و قوانین همان خرد شهودی است و بعدها توسط اَوگوستین و دیگر مراجع مسیحی به صورتی

بنیان‌گذاران ادیان - چه آسمانی، چه زمینی - عموماً حالت سستیز یا پاره‌ای از سنت‌های موجود زمان خود داشته‌اند، از بودا تا عیسی و بیشتر از همه قرآن مجید که برای زیر و زیر کردن سنت‌ها آمدند. و می‌توان گفت تاریخ ادیان با سنت سستیزی آنان آغاز می‌شود

فروتر اما ارزشمند از معرفت امور الهی تنزل یافت، به طور کامل از قلمرو علم و ایمان خارج شد و روند تقدس زدایی معرفت و تحویل عقل به یک ابزار «این جهانی» و صرفاً انسانی ادراک، با آخرین مراحل توسعه فلسفه نوین غرب به واپسین منزلگه خود رسید. (۹)

واقعیت این است که در آغاز وحی و زمان تدوین سنت‌های دینی، مسلمانان با حالت انقیاد و تبعیدی که داشتند، عقل استدلالی را در کنار سنت نمی‌گذاشتند و روش‌هایی که پیامبر (ص) برای زندگی مادی و معنوی مردم تشریح می‌کرد، گروندگان به او

در همه زمینه‌ها پا در فراسوی عالم دارد و معنای سنت در این نگاه توسعه یافته است، به گونه‌ای که قوانین اجتماعی نیز در بر دارد.

«همچنین سنت متضمن سلسله منظمی از روایات است، در تمام جنبه‌ها از قوانین و احکام اخلاقی و حقوق گرفته تا معرفت باطنی.» (۶) بر اساس این نگاه، تمامی قوانینی که بر زندگی بشر حکومت می‌کند، لزوماً قدسی است و یا باید قدسی باشد، زیرا اینها سنت جاودانه‌اند. سوآلی که در این جا مطرح است این است که آیا ممکن است این سنت‌های قدسی عرفی شوند و اگر عرفی شد می‌توان نام سنت را بر آن نهاد؟ چون عرفی شدن لازمه تحول پذیری است و این از لوازم دنیای مدرن است. اگر رسالت سنتها برای تأمین مصالح دنیوی و یا دنیوی و اخروی باشند طبعاً عرفی خواهند بود؛ البته اگر سنتها مربوط به هنجارهای فردی و یا اجتماعی باشد، اگر عرفی هم شود به جاودانگی آن صدمه‌ای وارد نمی‌سازد، هر چند پاره‌ای از هنجارها در شرایط زمان و مکان خاصی شکل گرفته‌اند، فی المثل اگر تکریم و تجلیل گاو در فرهنگ هندیان یک سنت و هنجار اجتماعی است، این هنجار ممکن است در مکانی دیگر ضد ارزش تلقی شود و گاو را در ردیف سایر حیوانات بدانند.

ادیانی چون: یهودیت، مسیحیت و اسلام که برای تأمین مصالح دنیوی آمده‌اند، و در دل دستگاه حقوق جای گرفته‌اند، نمی‌توانند که عرفی نباشند. و این سنت‌های حقوقی که برای تنظیم روابط هستند، با جاودانگی سراسازگاری ندارند و دائر مدار مصلحت آدمیان می‌باشند که مصالح دنیوی، غالباً، بر حسب شرایط زمانی و مکانی دگرگون می‌شود و در این جا نهادهای ملی و دولتی که عرفی هستند از نهادهای دینی، که قدسی هستند، فاصله می‌افتد. و این همان «منطقه الفراغ» است که مرحوم شهید صدر از آن یاد می‌کنند.

سنت و عقلانیت

ما اگر سنت را به معنای برگرفتن راه و روشی دانستیم که در آن کمتر چون و چرا وجود دارد و یا اصلاً ندارد، در این صورت چه رابطه‌ای می‌تواند یا عقلانیت داشته باشد، زیرا در دایره عقلانیت تقلید و تبعید وجود ندارد؛ در آن ساخت تنها استدلال است که حرف آخر را می‌زند. برای بیان این نسبت باید منظور خود را از «عقلانیت» روشن سازیم تا نسبت آن با سنت روشن شود.

در تقسیم‌بندیهای اخیر «عقل» را دو قسم

.... گر ترا عقلی است جزوی در نهان کامل
 العقلی بجو اندر جهان
 عقل کل و نفس کل مرد خداست عرش و
 کرسی را بدان کز وی جداست
 مظهر حق است ذات پاک اوزو بجو حق را و از
 دیگر مجو
 عقل جزوی عقل را بدنام کرد کام دنیا مرد را
 بی کام کرد

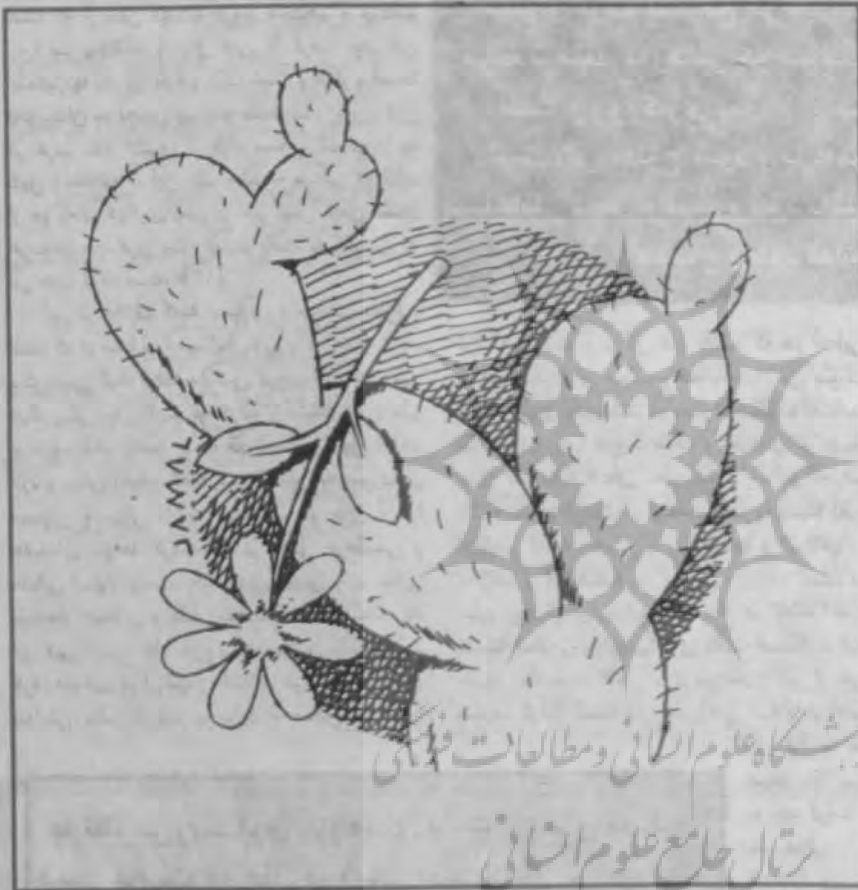
به نظر می رسد فرق بارز دنیای سنت از دنیای مدرنیته همین جاست که عقل در دنیای سنت دنبال نور و حقیقت است و می خواهد کام واقعی را بگیرد و عرش و کرسی را از خود جدا نمی داند. ولی در دنیای مدرنیته عقل کلی در زیر خاک تکنولوژی مدفون است و عرش و کرسی را زیر پای صنعت خرد کرده است و عقل جزئی را فصل الخطاب خود میدانند و بر عقل کل کفرانی افزوده است
 چون کسی با عقل کل کفران فرود صورت کل پیش او هم سگ نمود

و در یک بیان کوتاه تر، عقل دوران سنت، یک عقل کشف است که می خواهد پرده از حقیقت عالم بردارد ولی عقل دوران مدرن یک عقل خلاق است و می خواهد طرحی نو در افکند و جهان را بر اساس آن تغییر دهد. کسانی که در تکاپو هستند تا سنت را با مدرنیته جمع کنند، که خیلی مشکل می نماید، باید تحت پاسخگویی این پرسش باشند، که جایگاه عقل کلی (Intellect) در جهان مدرن کجاست؟ پاره ای از سنت گرایان، به خاطر غیبت عقل کلی در روزگار مدرن، بدبینی خود را نسبت به مدرنیته تا آنجا پیش برده اند که می گویند: «آنچه در جهان جدید، سنت مخالف آن است، جهان بینی کلی، مقدمات و بنیانهایی است که از دیدگاه سنتی، کاذب محسوب می شوند، لذا هر خبری که در جهان جدید جلوه کند، تضادفی است و ته ذاتی. می توان گفت که عوالم سنتی ذاتاً خوب و تضادفاً بد و جهان جدید ذاتاً بد و تضادفاً خوب است. بنابراین سنت ذاتاً مخالف مدرنیسم است. او بر سر آن است که جهان جدید را بمیراند تا «جهان متعادل» را بیافریند. هدف او ویران کردن جنبه های مثبت نیست، بلکه زدودن آن رگه جهالتی است که توهم را واقعیت، منفی را مثبت، و کاذب را صادق جلوه می دهد. در واقع سنت مخالف تمامی آن چیزی نیست که در جهان جدید وجود دارد و همه آن چیزی را که امروزه وجود دارد، مدرنیسم نمی داند...» (۱۱)

بنابراین عقلانیت مدرن سر سازگاری با سنت ندارد و نمی توان سنت را در قالب عقلانیت مدرن جای داد. ما در جهان مدرن مقوله ای به نام تعبد و تسلیم و تقلید نداریم و هر چه هست باید توجیه علمی داشته باشد و استدلال پذیر باشد. البته این نیست که سنت منافق عقلانیت و استدلال پذیری باشد ولی این را به نحو موجهه کلیه نمی پذیرد. افتراق سنت و تجدد در این جاست که روح و گوهر تجدد، عقل جزئی و استدلالی است که این دو با هم سر سازگاری ندارند. این که عصر روشنفکری را، عصر سنت گریزی می دانند؛ زیرا فهم تجربی را بر هر فهمی مقدم می داند و هیچ مرجعیت انسانی و

هیچ تقدس ماورایی برای هیچ کلامی قابل نیست. لهذا در دوران تجدد، نسبت انسان به عالم و آدم تغییر کرده و جهان بینی و انسان نگری انسان مدرن، از نوع جهان بینی انسان سنتی نیست درست است که تمام تجدد خواهان، سنت گریز نبوده و نمی توان همه مفسران تجدد را به کفر و الحاد متهم کرد و یا همه سنت گرایان، بدبین به تجدد دانست ولی روحی که در قالب انسان سنتی وجود دارد، یاروخی که قالب انسان مدرن وجود دارد، فرق می کند.
 لهذا کسانی که هم سنت پذیر بودند و هم با مدرنیته روی خوش نشان دادند، راه سومی را در پیش

می دارد؛ تقریباً ۴۰٪ جمعیت آمریکا به وظایف دینی خود عمل می کنند و در ژاپن هم بدین لحاظ که جامعه ای است که در آن صنعتی شدن در چارچوب یک نظام حاکمیت دینی انجام شده و هنوز هم در آنجا جنبشهای سیاسی - دینی همواره صحنه سیاسی اجتماع را در اشغال خود دارند. راجر فینک، ضمن صحبت از یک آمریکایی غیر سکولار، این نتیجه صریح و آشکار را می گیرد که «پیش بینی زوال و افول دین، بر یک مدل و الگوی سکولار شدن جامعه، مطلبی است که تحولات تاریخی ایالت متحده آن را مورد تصدیق قرار نمی دهد. نوسازی



شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

جامعه، یا روند سکولار شدن که از دیرباز پیش بینی شده بود، همراه نبوده است... حتی در ژاپن هنوز با یک جامعه غیر سکولار رو به رو هستیم.» (۱۲)
 ولی روح غالب بر دنیای تجدد یک روح کاملاً دنیوی سازی و ناسوتی کردن علایق است - به گفته دکتر سید حسین نصر:
 «غرب از قرن هفدهم و حتی پیش از آن، از رنسانس به این سو در جهت غیر دینی کردن نگاه و نگرش مردمش و سنت کردن علایق دینی در زندگی روزمره ایشان سیر کرده است. و در نتیجه امروزه در غرب کسان زیادی هستند که گر چه میراث داران مسیحیت و یهودیت اند، دیگر به معنای دقیق مسیحی یا یهودی نیستند.» (۱۳)

البته می توان در غرب نهضتهایی یاد کرد که علیه وضع موجود شوریده اند و سنت پذیر و تجددستیز شده اند. پس از جنگ جهانی، بسیاری از کسانی که

گرفتند تا بین سنت و تجدد یک هممانگی حاصل شود؛ و آن «رفورم» و تغییرهای جدید از کتاب مقدس بود که تنها راه حل ممکن برای این دسته از دین خواهان و تجدد طلبان بود. البته راه دیگری کانت برای خود باز کرد و آن طرح «دین در حدود عقل» بود که در این جا بین عقل - به معنای جدید - و دین به عنوان نماد سنت فاصله می افتد. ولی هیچکدام از اینها روح عصر حاضر را دینی نمی سازد. برخی بر این عقیده اند که در بعضی از کشورها، تجدد در کنار سنت نشسته و با عقلانیت و سکولار سازی و دنیوی کردن برخی از مقولات، سنتها در آن کشورها رواج دارد.
 «ایالت متحده آمریکا و ژاپن، دو کشوری که بویژه سمبول تجدد هستند، مثالهای خوبی هستند که دین و تجدد را با هم وفق داده اند. آمریکا بخاطر این که سهم بالایی از تعهد و التزام دینی را نگه

دل به تجدد بسته بودند و برای سعادت خود سنتها را سست انگاشته بودند، تجدد ستیز گشته و به ادیان شرقی و عرفان و معنویت روی آوردند. چون حاکمیت عقل مدرن خلأ معنوی آدمیان را پاسخ نداد و زندگی بر اساس قراردادهای اجتماعی، هر چند جلوی خیلی مفاسد را گرفت، ولی نتوانست حیات بشری را هدفمند کند، به روایت دکتر سید حسین نصر:

«امروزه در غرب علاقه و توجهی بمراتب بیش از چند از دهه گذشته نسبت به دین نشان داده می‌شود، و این عمدتاً ناشی از درهم شکستن و فرو ریختن بسیاری از ایده‌ال‌ها و بت‌های ذهنی غرب است که از بطن اندیشه قرون هجدهم و نوزدهم اروپا سر برداشته و جای دین را گرفته بود. این ایده‌ال‌ها بتدریج طرد و ترک شدند و خطر و قدرت تخریبشان به نحوی بیسابقه هویدا شد. امروزه دین در غرب عده کثیری از افراد صاحب اندیشه را به تأمل و مطالعه در این باب و نیز به میزانی که شاید از هر زمان دیگری پس از غیر دینی شدن تمدن غرب در چند قرن پیش بیشتر باشد، به گرویدن به آن جلب کرده است.» (۱۴)

این بر خلاف گفته بسیاری از صاحب نظرانی است که در سده نوزدهم، زوال دین را در جامعه نوین پیش بینی کرده بودند. مارکس، فروید، تایلر و کسانی دیگر پیش بینی کرده بودند که با مسلط شدن علم بر شیوه تفکر جامعه جدید، خورشید دین افول خواهد کرد و برخی دقیقتر گفته بودند: «دین به صورتهای معمولی و سنتی ناپدید خواهد شد و جای آن را عقیده‌ای خواهد گرفت که بر مبانی فراطبیعی و متعالی استوار نیست. کنت دین نوینی را بر مبنای بنیادهای عقلانی و علمی بدعت گذاشت و گفت که این دین نوپدید خلأ دین سنتی پیشین را پر خواهد کرد. دورکیم در ارزشهای انقلاب فرانسه آغازه‌های پیدایش یک کارکرد نو پدید و معادل بادین را

کلیسا و نهادهای مذهبی می‌گذرد و تمام جرکات باید مورد تأیید روحانیت باشد.

سنت نقد و نقد سنت

ما اگر «نقد» را به معنای تحلیل و ارزیابی هر

واقعیت این است که در آغاز وحی و زمان تدوین سنت‌های دینی، مسلمانان با حالت انقیاد و تبعیدی که داشتند، عقل استدلالی را در کنار سنت نمی‌گذاشتند و روشهایی که پیامبر(ص) برای زندگی مادی و معنوی مردم تشریح می‌کرد، گروندگان به او می‌پذیرفتند. تا زمانی که صاحب شریعت حیات داشت و روزگاری پس از او چون و چرایی و استدلالی مطرح نبود و یا کمتر بود. در میان مسلمانان تعقل و تدبیر وجود داشت ولی استدلال و احتجاج وجود نداشت

امروز پیش از آنکه دعای علمی را از لحاظ محتوی به نقد گزارند و صحت و سقم گزاره‌ها را بجویند، نخست مسایل درجه دوم هر علمی را به نقد می‌گذارند و هر دانشی را، اول، معرفت‌شناسی می‌کنند. فی المثل اگر کسی بخواهد یکی از مسایل فقهی را نقد کند، نخست این سؤالات را مطرح می‌کند که:

- ۱- چه علومی در فهم فقهی دخالت داشته است؟
- ۲- میزان دخالت این علوم در فهم فلان مسله فقهی تا چه میزان است؟
- ۳- نسبت این فقه یا سایر علوم چیست؟

اینها را معرفت‌شناسی می‌گویند. پس از دوران نوزایی - رنسانس - دامنه علوم به اندازه‌ای وسعت پیدا کرد که پاره‌ای از دانشمندان کتاب مقدس را

به نقد تاریخی و ادبی گذاشتند و سنت‌های مسیحی را یکی پس از دیگری با نگاه عقلانیت و نقادیت در نوردیدند. ادعای روزگار مدرن این است که باید سنت‌های گذشته را سنت‌شناسی و نقادی کرد و مرجعیت فرهنگندی را از دامن علوم برچید و میزان مقبولیت را معقولیت قرار داد. و تحقیق و تدبیر را به جای تقلید و تبعید نشانید. حال آیا این گونه سنت‌شناسی، سنتی را به معنای گذشته باقی خواهد گذاشت، پاسخ آن مشکل است. اگر عقل نقاد بخواهد در حریم سنتها وارد شود، تا چه اندازه حریمها را حفظ خواهد کرد، جای نگرانی است. لهنذا کاتب برای خلاصی خود از این ورطه هولناک، عقل عملی را ملاک خداباوری دانست و سنت‌های اخلاقی را پلکان متافیزیک قرار داد.

دید نمی‌تواند با پای چوبین عقل محدود وارد پاره‌ای از سنت‌های مابعدالطبیعی شود. گذشته از این گفتار، حساسیت این سؤال همچنان باقی است که اگر سنتها در سندان نقد نشینند، به چه فرجامی خواهد رسید. آیا همانطور که گزاره‌های علمی مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرند، می‌توان سنتها را هم یا همان اسلوب مورد نقد قرار داد؟ پاسخ این این پرسش «آری» است. حتی اگر سنتها را سنت دینی هم بدانیم می‌توان مورد نقد قرار داد. ولی آیا هر سنت وارد عقلانیت و نقادیت می‌شود، نمی‌توان پاسخ مثبت داد؛ زیرا ما اگر بخواهیم مقوله‌های عاطفی و عبادی دین به تحلیل عقل آوریم، روح و گوهر دین را آلوده ساخته‌ایم و به قول حافظ: در این کارخانه عقل فضول راه ندارد. ولی در خیلی از گزاره‌های دینی راه برای عقل و نقد باز است.

جالب این که فقهای شیعه از جمله نقادانی هستند که در چارچوب کار فقهی خود نخست منابع و مآخذ را مورد نقد قرار می‌دهند و پس از آن اجتهاد

گزاره‌ای بدانیم و بر این باور باشیم که هر ادعایی ممکن است دارای صواب و خطا باشد، در این صورت نقد به عنوان یک سنت در پستر فرهنگها و اعتقادات ناگزیر است؛ زیرا هیچ فرهنگ و عقیده‌ای در جویبار تاریخ نمی‌تواند ادعای مصونیت از خطا و انحراف داشته باشد و فرهنگها و ایده‌های بشر به وسیله ذهن خطابپذیر آدمیان تفسیر و تبیین گشته و دیدگاههای مختلف و گاه متضاد در کنار آنها روییده است. در میان فرهنگهای موجود سنت نقد در کلام، فقه و فلسفه اسلامی رونق بیشتری داشته است؛ البته این نقدها، متاسفانه، گاهی با برخوردهای دور از خرد صورت گرفته است، ولی چون دین اسلام در اواخر قرن اول به بعد صیغه عقلانیت به خود گرفت و باب جدال و گفتگو و برهان‌خواهی و برهان پذیری گشوده گشت، لهنذا هر سخنی کلام آخر تلقی نمی‌گشت و این اتفاق بین مسلمان وجود داشت که کلام آخر از آن قرآن و سنت پیامبر است. ولی تفاسیری که از کتاب و سنت ارابه می‌گشت، مورد نقد قرار می‌گرفت و هیچ گاه این نقدها، نقد دین تلقی نمی‌گشت. بلکه نقد نگاه‌ها و نظرانی بود که از دین داده می‌شد. به گونه‌ای که گزاره‌های ضروری دین کمتر می‌گشت و هر کس و هر نحله‌ای در هر گزاره‌ای وارد تجزیه و تحلیل می‌شد، ولی در دوران جدید شیوه‌های گذشته فراموش رفته و نقادان

به نظر می‌رسد فرق بارز دنیای سنت از دنیای مدرنیته همین جاست که عقل در دنیای سنت دنبال نور و حقیقت است و می‌خواهد کام واقعی را بگیرد و عرش و کرسی را از خود جدا نمی‌داند. ولی در دنیای مدرنیته عقل کلی در زیر خاک تکنولوژی مدفون است و عرش و کرسی را زیر پای صنعت خرد کرده است

داشت که کلام آخر از آن قرآن و سنت پیامبر است. ولی تفاسیری که از کتاب و سنت ارابه می‌گشت، مورد نقد قرار می‌گرفت و هیچ گاه این نقدها، نقد دین تلقی نمی‌گشت. بلکه نقد نگاه‌ها و نظرانی بود که از دین داده می‌شد. به گونه‌ای که گزاره‌های ضروری دین کمتر می‌گشت و هر کس و هر نحله‌ای در هر گزاره‌ای وارد تجزیه و تحلیل می‌شد، ولی در دوران جدید شیوه‌های گذشته فراموش رفته و نقادان

تشخیص داده بود. ما اگر کارکردهای دین در اواخر قرون وسطی را ملاحظه کنیم و رتجهایی که به نام دین بر مردم رفت بنگریم، خواهیم گفت پاره‌ای از این نظرات حالت واکنشی نسبت به این کارکردها بوده است. به این معنا که ملایان مسیحی راه را برای توجیه علمی هر پدیده‌ای بسته بودند و کلید بهشت و سعادت را در دست خود داشتند و مدعی بودند همه راهها از دروازه

می‌کنند. در نظر آنان عمده منابع فقهی کتاب و سنت است. اولی را قطعی‌الصدور و ظنی‌الدلالة و دومی را ظنی‌الصدور و قطعی‌الدلالة می‌نامند یعنی هر کدام از طرفین یک پای قطع دارد و یک پای ظن. هرگاه بخواهند سنتی را به حدیثی استناد دهند، نخست صحبت حال راویان مورد ارزیابی قرار می‌دهند (علم الرجال) و سپس محتوای روایت را از جهت دلالت مورد مذاقه قرار می‌دهند (علم الدراية). و برخی نقد ادبی را نیز بر آن افزوده‌اند؛ به این معنا که آیا واژگان در فلان حدیث که در قرن اول هجری صادر شده است، با نوع ادبیات آن روزگار تناسب دارد و یا این واژه در قرنهای بعد پیدا شده است؟ و در نتیجه روایت مجعول و یا منسوب به امام است؟ امروز برخی نقادان ادب که اشعار حافظ و سعدی را ارزیابی کرده‌اند، توانسته‌اند از راه نقد ادبی اشعاری را که پس از حافظ و سعدی سروده شده است و به آنان نسبت داده‌اند، بشناسند. در کتب روایی روایاتی را می‌یابیم که عبارت آن چنان پریشان و بهم ریخته است که هر ناقدی می‌فهمد، این روایات نمی‌تواند از امام معصوم (ع) باشد.

نقد موضوعی

مراد از نقد موضوعی این است که پاره‌ای از سنتها در شرایط خاص زمانی و مکانی شکل گرفته‌اند؛ هر چند این نوع سنتها جزو اعتقادات مردم گشته و مردم آن را از شریعت می‌دانند. ولی با گذر زمان و تغییر آداب و رسوم نمی‌توان بر آن سنتها پای بند بود. دانشمندان اسلام قضایای انشایی را به «حقیقه و خارجیة» تقسیم کرده‌اند.

قضایای خارجیة کاربرد آن در شرایط خاص زمانی و مکانی است و نمی‌توان احکام این نوع قضایا را جاودان شمرد. عمده این نوع قضایا در بخشهای غیر عبادی است و قضایای حقیقه خارج از حیطه زمان و مکان است و این نوع سنتها همه جایی و همه کاری است. احکام عبادی اسلام، غالباً، از این مقوله است. سنتهایی که ممکن است پس از

طرح حقوق بشر مورد سؤال قرار گیرد سنتهای مربوط به سیاسیات و معاملات است.

فی‌المثل اگر در باب جرایم و راه کارهای مربوط به تخفیف آن در جامعه، طرق علمی و عقلانی مناسب یا عصر حاضر پیشنهاد شده چه باید کرد؟ می‌توان سنت گذشته را رها کرد. ما اگر این مینا را بپذیریم که اجرای سنتهای غیر عبادی هیچ موضوعیت ندارد، بلکه هر کدام جنبه طریقی دارد، آنگاه باید دید که روشهای مدرن بیشتر به نتیجه خواهد رسید یا اجرای سنتهای گذشته؟

خلاصه باید بررسی کرد که با کدام سیستم جزایی و قضایی می‌توان جلوی وقوع جرم را گرفت؟ آیا فی‌المثل با اجرای قطع دست سارق در انتظار عمومی، آمار سرقت در جامعه پایین می‌آورد؟ آیا اجرای حدود در میدان عمومی جلوی جرایم را می‌گیرد؟ و ایمان مردم به اسلام را راسختر می‌کند؟ و یا اینکه نه تنها تخفیفی در جرایم حاصل نمی‌شود، بلکه موجب وهن به اسلام نیز می‌شود.

فقیهان رخصت این را دارند که این نوع سنتها را بازشناسی و عقلانی کنند و بر اساس تاهمین مصالح عامه اجتهاد کنند، چرا که مصلحت و عدالت از علل احکام است.

«کل حکم الشرعی المبنی علی علة، ینور مع علة وجوداً و عتماً»
(هر حکم شرعی که دارای علت است با وجود آن حکم باید بر مدار علت است)
یعنی ممکن است پاره‌ای از سنتها در این روزگار موضوع آن منقضی شده باشد. و هیچ مصلحتی را تاهمین نسازد سنتهای الهی در خلأ نازل نمی‌شود بلکه در تناسب و تلائم با زندگی آدمیان نازل می‌شود.

نتیجه این که:

سنتهای دینی دو گونه‌اند؛ برخی از آنها جاودان و فوق زمان و مکان است؛ چون سنتهای عبادی و پاره‌ای از سنتها در چند رشته در عالم وجود دارند.

ولی قابل تحلیل عقلی است که در روزگار مدرن تا چه میزان کارآمد باشند. با چنین نگاهی به سنتها می‌توان، تا حدودی، تعارض بین دنیای مدرن و دنیای سنت را کنار گذاشت و روح ایمان را وارد دنیای جدید کرد و یا پای‌بندی به دین از حقوق بشر و روزگار تجدد نهراسید. در نتیجه هم سنت‌پذیر بود و هم سنت‌گریز.

- ۱- دکتر سید حسین نصر، معرفت و امر قدسی، ص ۵۶، انتشارات فرزانه.
- ۲- دکتر سید حسین نصر، معرفت و امر قدسی، ص ۵۸، انتشارات فرزانه.
- ۳- سوره نساء، آیات ۲۳، ۲۴، ۲۵ و ۲۶
- ۴- نهج البلاغه، نامه ۵۳
- ۵- دکتر سید حسین نصر، معرفت و امر قدسی، ص ۶۵ انتشارات فرزانه
- ۶- دکتر سید حسین نصر، معرفت و امر قدسی، ص ۶۹ انتشارات فرزانه
- ۷- سبک‌گرد احیای فکر دینی در اسلام، ص ۱۴۸
- ۸- ارغنون، ش ۵، ص ۴
- ۹- دکتر سید حسین نصر، معرفت و امر قدسی، ص ۸
- ۱۰- معرفت و امر قدسی، ص ۲۸
- ۱۱- معرفت و امر قدسی، ص ۷۴
- ۱۲- ژان پل ویلم، جامعه‌شناسی ادیان، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، ص ۱۳۵
- ۱۳- دکتر سید حسین نصر، جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۱۹۲
- ۱۴- جوان مسلمان و دنیای متجدد، ص ۲۰۸

رتال جامع علوم انسانی

